

تهران؟ لب مرز و شهرهای مرزی نه، همینجا در سعادت آباد، فرمانیه، تجریش وستار خان؟

مریم رحمانیان در آن صحنه‌های جنگ‌زده، دیگر فقط یک عکاس نبوده، انسانی بوده به گفته خودش، در میانه آوار در، ترس و بی‌پناهی: «من در بهشت زهرا، برای اولین بار معنای واقعی بی‌پناهی را در چشم بازماندگان دیدم. آدم‌هایی که دیگر هیچ‌کس را نداشتند و خانواده‌ای برایشان نمانده بود. دختری را دیدم که با صدای گرفته ونفسی بریده، برای پدری که دیگر نبود، ضجه می‌زد. آن لحظه‌ها فقط یک صحنه نبودند؛ یک دنیا غم، یک عمر تنهایی و سکویتی بودند که با هیچ واژه‌ای نمی‌شود توصیف‌اش کرد.» او می‌گوید، دیگر آنجا فقط یک عکاس و دوربین اش فقط وسیله ثبت تصویر نبوده؛ او احساس کرده که شکسته، چون «بعضی از درها از پشت لنزها رد نمی‌شوند، مستقیم می‌روند توی قلب آدم.» مریم رحمانیان از وقتی تصاویر خانه‌های ویران‌شده و سوگواری بازماندگان در بهشت زهرا را عکاسی کرده، دیگر همان آدم قبل نیست؛ آدمی که به قول خودش، هر فریادی که توی قاب عکاسی اش افتاده، یک تکه از وجودش را با خودش برده است: «دوربینم فقط ثبت نمی‌کرد، انگار زخم‌ها را از پشت لنز می‌کشید توی قلبم.»

این جنگ، عکاسی را برای مریم طوری رقم‌زده که به گفته خودش، هرطور شده باید ثبت‌اش می‌کرده: «انگار وظیفه من این بود که بگویم: این چیزهایی که می‌بینم، به‌خاطر جنگ برای انسان‌ها اتفاق افتاده. من برای آژانس عکس خارجی، عکاسی می‌کنم و می‌خواستم جهان ببیند که چه اتفاقی دارد در ایران می‌افتد.» برای مریم هم مثل بقیه عکاسانی که در این مدت در خیابان عکاسی کرده‌اند، فضا خیلی امنیتی بوده: «اتمام مدت عکاسی من همراه با ترس و لرز بود. هم برای مردم ناراحت‌بودم، هم می‌خواستم حتماً لحظات را ثبت کنم. از طرفی هم، آنقدر برای عکاسان محدودیتی گذاشته بودند که کارمان سخت شده بود.» بهشت زهرا اما بزنگاه عکاسی مریم بوده؛ قصه سینه‌اش مدام موقع عکاسی سنگین بوده، اشک می‌ریخته و عکس می‌گرفته؛ او در روزهای خاکسپاری در قطعه ۴۲ بهشت زهرا بچه‌هایی را دیده که باید در کوچه‌ها دنبال تسوی می‌دویدند و حالا برای پدر یا مادر کشته‌شده‌شان اشک می‌ریختند. «من هم موقع عکاسی از این بچه‌ها به‌زور دوربین را نگه می‌داشتم، وقتی به خانه‌های ویران‌شده می‌رفتم هم چشمم دنبال اتاق بچه‌ها بود؛ و فکر می‌کردم چقدر در این اتاق‌ها بازی کرده‌اند و حالا حتی خاله‌ای هم ندارند.»

مریم بچه‌ای را در بهشت زهرا دیده که از خانواده چهار نفره‌شان فقط او زنده مانده بود و در بهت نمی‌دانست برای پدر یا مادرش گریه کند یا خواهر بزرگترش: «در بهشت زهرا موقع عکاسی با خودم می‌گفتم، این‌ها همه مردم عادی‌اند، همین سربازها که لایذ هزار آرزو داشت‌اند بعد از پایان خدمت‌شان.» برای او هم دیگر دنیای عکاسی متفاوت شده و می‌گوید، نمی‌داند اگر دوباره جنگی به‌پا شود می‌تواند دوربین به دست بگیرد و به خانه‌های ویران‌شده یا مراسم خاکسپاری بروید یا نه. «عکاسی برای من دیگر فقط بغل نیست، یک مسئولیتی سنگین است؛ مسئولیتی وایت رنج‌ها و غم‌هایی که نباید فراموش شوند. جنگ برای من یعنی گریه بی‌صدا، آغوش خالی و رویاهایی که زیر خاک دفن می‌شوند.»

▼ عکاسی در سایه جنگ و سانسور

در روزهایی که پایتخت زیر سایه انفجارها و دود فرو رفته بود، خبرنگاران و عکاسان خبری شاید بیش از همیشه خود را در حصار دیدند، نه فقط حصار جنگ، بلکه دیواری از ممنوعیت و سانسور. **امیر خلوصی**، **عکاس خبری خبرگزاری ایسنا**، یکی از معدود افرادی است که در بحبوحه جنگ تهران توانست اندک تصاویری از واقعیت را ثبت کند؛ تصویری که بیشترشان از روز حمله به بلوار کشاورز بود، در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست شدند، بسیاری از آن‌ها هرگز منتشر نشدند یا به سختی اجازه انتشار یافتند. به گفته خلوصی، یکی از گزارش‌هایی که در ایسنا منتشر شد، با واکنش دادسرای رسانه و تذکر رسمی روبه‌رو شد.

خلوصی می‌گوید، برای او هم عکاسی از یک جنگ، تجربه‌ای ویژه بوده؛ آن هم در تهران و خیابان‌هایی که سال‌ها در آنها عکاسی کرده و حالا تبدیل شده بود به صحنه‌ای از ویرانی و ترس. او روایت می‌کند که در چند مورد موفق شده خود را خیلی زود به محل حادثه برساند؛ از جمله در حمله موشکی به حوالی بلوار کشاورز: «فقط چند دقیقه اول‌اش توانستم عکس بگیرم، بعد فضا امنیتی شد و همه را از آن منطقه بیرون کردند. هیچ‌کس اجازه‌ی ایستادن نداشت.»

از نگاه این عکاس، حال و هوای مردم در روزی که به بلوار کشاورز حمله شد، یادآور روزهای پس از زلزله بود: «همه فقط دنبال کمک‌کردن بودند. کسی نمی‌دانست بمب بعدی کی می‌آید یا کجا می‌رود. ترس واقعی بود. مجروح‌ها را با دست خالی از زیر آوار بیرون می‌آوردند. تعداد زیادی خونی بودند و بی‌رق. کودکان، زنان و مردانی که هیچ چیز نمی‌فهمیدند؛ جز اینکه باید فرار کنند.»

اما ثبت این تصاویر هم چنددقیقه بیشتر دوام نداشت، ورود به کوچه‌ها ممنوع شد و تنها اجازه عکاسی از مجروحانی را می‌دادند که از کوچه‌ها بیرون آورده می‌شدند: «زنی را دیدم با صورتی خاکی و خون آلود، یا کودکی که دست‌اش خونی بود. فرصت نبود، فقط باید عکس می‌گرفتم و زود می‌رفتم.» او می‌گوید اما همان ابتدای ماجرا، مسیر کار برای عکاسان بسته‌شد، اجازه‌ی رسمی برای فعالیت خبری داده نشد و بسیاری از مناطق جنگ‌زده تحت تدابیر شدید امنیتی قرار گرفتند. خلوصی، با سابقه طولانی در عکاسی شهری، معتقد است که لحظه‌های تاریخی باید همان لحظه ثبت شوند: «الان که جنگ تمام شده، تور عکاسی از ساختمان‌های خراب‌شده راه انداخته‌اند. آن لحظات، لحظات تأثیر بود. ما باید در همان روزها مردم و اضطرابی را که در هوا بود، روایت می‌کردیم.»

امیر می‌گوید از بین عکس‌هایی که در آن روزها گرفته، عکس کودکی که در انفجار زخمی شده بود و اجازه انتشارش را به او ندادند، بیشترین تأثیر را روی او گذاشته: «نگاه آن بچه هنوز هم توی ذهنم

مانده. با بچه‌ای که کنار آتش ایستاده بود و فقط زل زده بود. نه گریه می‌کرد، نه می‌ترسید. فقط نگاه می‌کرد.» امیر خلوصی با حسرت می‌گوید، بسیاری از عکاسان برای جنگ آماده نبودند، اما دوربین‌شان بود: «در کشورهای اطراف ما جنگ‌های زیادی شده و همین عکاسان ایرانی برای ثبت واقعیت به این کشورها سفر کرده‌اند، آن وقت در ایران چنین اتفاق وحشتناکی افتاد و به عکاسان به‌سختی اجازه عکاسی داده شد. ما عکاس‌ها باید در میدان باشیم و اطلاع‌رسانی کنیم که چه اتفاقی افتاده.»

▼ بلوار کشاورز؛ نقطه عطف

وقتی اولین موشک به تهران اصابت کرد، همه چیز در چنددقیقه تغییر کرد. خیابان‌هایی که پیش‌تر محل عبور و زندگی روزمره مردم بودند، به یک‌باره رنگ اضطراب، خاک‌ستر و فریاد گرفتند. برای **مجید خواهی**، **عکاس باسابقه خبرگزاری ایسنا** هم این یک تجربه کاملاً متفاوت بود؛ جنگی نادیده و بی‌پیشینه، آن هم در قلب پایتخت. او هم یکی از عکاسان روز انفجار در بلوار کشاورز بوده و می‌گوید، صبح فردای اولین حمله، راهی نارم‌شد اما از همان ابتدا با ممانعت نیروهای امنیتی روبه‌روشد: «فقط چند فریم توانستم بگیرم، بعد اجازه ندادند بیشتر عکاسی کنم. همه جا بسته بود.»

مجید از آن جا به سمت وستار خان رفت؛ جایی که هنوز جو امنیتی کاملاً شکل نگرفته بود و او توانست چند تصویر بیشتر ثبت کند. اما تفاوتی آشکار میان دو محل وجود داشت. نارمک بیشتر شبیه صحنه‌ای بود که برای کنترل ترافیک و عبور و مرور بسته شده، در حالی که ستار خان غرق در ماتم بود: «اول فکر می‌کردم آنهایی که گریه می‌کنند، خانواده‌های مسئولان یا هدف‌های خاص هستند، ولی بعد فهمیدم نه، مردم عادی بودند و عزیزان‌شان زیر آوار مانده بودند.» در ساعات اولیه، کشته‌ها و زخمی‌ها هنوز از زیر آوار بیرون نیامده بودند و آنچه بیشتر به چشم می‌آمد، خرابی ساختمان‌ها و شیون و بهت اطرافیان بود. «واقعاً همه چیز برآیم تازه بود. فقط داشتم عکس می‌گرفتم، نمی‌فهمیدم چه چیزی دارد اتفاق می‌افتد؛ عکاسی در تهران، ولی در یک تهران جنگ‌زده.»

یکی از تأثیرگذارترین صحنه‌هایی که مجید ثبت کرد، مربوط به انفجار در بلوار کشاورز بود. خواهی، در گزارش تصویری‌ای حضور داشت که بارها در شبکه‌های اجتماعی بازنشر شد: «نمی‌دانم شانس بود یا جسارت، ولی آن روز توانستم از حلقه امنیتی رد بشوم و عکاسی کنم. اما همان جا هم بر خورد بد دیدم. یکی دستم را می‌کشید، یکی پایم را و من در همان حین، شاتر پشت شاتر می‌زدم.» او می‌گوید حدود پنج زخمی را از نزدیک دیده، از جمله فردی که پایش قطع شده بود: «همه داشتند فرار می‌کردند. زخمی‌ها را بیرون می‌آوردند و آنجا بود که تازه فهمیدم مردم عادی چطور وسط این فاجعه گیر کرده‌اند.» خواهی می‌گوید، دوست داشته از همین ترس و اضطراب مردم در سطح شهر هم عکاسی کند، اما «دوربین داشتن خودش جرم بود. انگار اسلحه گرفته باشی دستت.» با وجود انتشار بعضی از عکس‌ها، خیلی از تصاویر مجید هرگز منتشر نشد. او می‌گوید: «بعد از گزارش تصویری بلوار کشاورز، فردای آن روز، ابلاغیه‌ای آمد و گفتند حتی همان گزارش باید برداشته شود. نهایتاً چند فریم‌اش حذف شد.»

اگر قرار باشد یک عکس از این جنگ برای نسل‌های آینده باقی بماند، مجید خواهی، عکس دختر بچه‌ای را انتخاب می‌کند که عروسک‌اش را بغل کرده و همراه مادرش از محل انفجار خارج می‌شود: «گریه نمی‌کرد. فقط یک جور شوک توی صورت‌اش بود. نمی‌دانست دارد چه می‌بیند. من هنوز آن نگاه را فراموش نکرده‌ام.» مجید جنگ را در یکی، دو جمله از پشت دوربین‌اش این‌گونه تعریف کند: «جنگ یعنی رنج مردم عادی؛ آنهایی که نه جنگی را شروع کرده‌اند، نه نفعی از آن می‌برند؛ ولی قربانی اصلی‌اند. من تلاش‌م را برای تأثیر گذاشتن کردم. دوربین من، شاهد بود، حتی اگر اجازه ندهند حرف بزنند. اگر با هم اتفاقی بیفتد، برای عکاسی می‌روم.»

▼ ما اولین نفرهایی بودیم که رسیدیم

شب اول جنگ، مرتضی زنگنه، **عکاس خبرگزاری ایسنا** مثل هر شب عادی دیگری به اتاق‌اش رفت تا بخوابد، نیمه‌شب از صداهای ممتد انفجار از جا پرید و آنچه در اخبار دید، عادی نبود؛ حمله‌ای رخ داده بود و او باید خودش را به نزدیک‌ترین محل ممکن می‌رساند و اولین جایی که توانست برود، منزل علی شمخانی در کامرانیه بود. «با عجله خودم را رساندم، محل، امنیتی بود. دو طبقه از ساختمان کاملاً تخریب شده بود. مجوز رسمی برای عکاسی نداشتیم؛ مثل اکثر مواقع بحرانی. برای همین مجبور شدم روز اول با موبایل عکاسی کنم. صحنه خیلی دردناک بود؛ آواربرداری در جریان بود، همسایه‌ها شوکه و نگران، وسایل‌شان نابود شده بود. یک‌نفر بود که ماشین‌اش زیر آوار کاملاً له شده بود. اشک در چشمانش حلقه زده بود. تلاش کردم با او حرف بزنم و آرامش کنم. بعد چندان عکس گرفتم، فقط چند فریم.»

او هم مانند دیگر عکاسانی که این روزها را با دوربین ثبت کرده‌اند، می‌گوید فضا آنقدر برای عکاسی تنگ بوده که به‌سختی فرصتی پیش آمده: «اگر شانس می‌آوردی و دقیقاً همان لحظه اول خودت را می‌رساندی، شاید می‌توانستی چیزی ثبت کنی اما به‌محض اینکه چند دقیقه می‌گذشت، محدوده بسته می‌شد و دیگر هیچ‌کس را راه نمی‌دادند.» او دو روز بعد از آغاز جنگ، خودش را به خیابان فلسطین جنوبی رساند؛ هنوز مشخص نبود که هدف اصلی چه کسی بوده. هنوز گرد و خاک انفجار در هوا بود و چنددقیقه بعد از رسیدن مرتضی، مأموران مشغول بیرون آوردن اجساد شدند. سخت‌ترین بخش آن روز برای او، دیدن مادر و کودکی بوده که در میان دود و خاک در مانده بودند. صحنه‌ای که باعث شد مرتضی دوربین را زمین بگذارد: «هنوز اورژانسی نرسیده بود. چند دقیقه‌ای دوربین را گذاشتم کنار، آن‌ها را بردم داخل یک واحد مسکونی، به آن‌ها آب دادیم، زخم بچه را بستیم و بعد اورژانس آمد.» او وقتی آن مادر و کودک را به اورژانس می‌سپارد، برمی‌گردد تا دوباره عکاسی را از سر بگیرد و همانجا اولین جنازه را می‌بیند؛ جنازه فردی که استخوان‌هایش خر، پاهایش قطع

و به جسمی کوچک تبدیل شده بود: «دیدن آن صحنه سخت‌ترین لحظه عکاسی‌ام بود.» مرتضی از آنجا با موتور به سمت بلوار کشاورز رفت؛ خیابان بسته بود و با اینکه کارت خبرنگاری نشان داد، نگذاشته بودند که رد شود: «با هزار بدبختی بالاخره توانستم خودم را به منطقه منفجرشده برسانم ولی اجازه نمی‌دادند رد شوم. با کلی بحث و خطر گرفتن دوربینم، پیچیدم از کوچه‌پشتی و خودم را رساندم. صحنه‌ای دیدم که هنوز توی ذهنم مانده: مردی، دختر کوچک‌اش را بغل کرده و از زیر خاک بیرون آمده بود. چهره‌اش وحشت‌زده بود و چشم‌های بچه، ترسیده بودند. مردم کمک‌اش می‌کردند.»

مرتضی زنگنه هم از بر خورد با عکاسان گلایه دارد: «ما هیچ اطمینانی از امن بودن لوکیشن نداشتیم. هیچ همکاری‌ای هم با خبرنگارها نمی‌شد. نه مجوز خاصی، نه پوشش مشخصی برای نیروهای امدادی که ما را بشناسند، نه حتی حداقل آموزش امنیتی برای تعامل با رسانه در موقعیت بحران.» او در یکی از همان روزها با یکی از همکارانش به حوالی بام تهران می‌رود که ۲۰ متر پایین‌تر از محل نشستن‌شان، یک موشک اصابت می‌کند: «خاک و دود بالا رفته بود. یکی از همراهانش زخمی شد. شانس آوردند که کمی آن طرف‌تر نرفته بودند. چون هیچ نقطه‌نظامی‌ای هم آنجا نبود. فقط زمین خاکی بود.» مرتضی مثل بقیه عکاسانی که در روزهای جنگ، آوار و خون را به چشم خود دیدند، وقتی به خانه برمی‌گشت تا به عکس‌هایش نگاه‌ی بیاندازد، تازه فشار عصبی سراغش می‌آمد؛ فشارش می‌افتاد و تازه آن لحظه بود که می‌فهمید چه استرسی را تحمل کرده: «اولی باز هم رفتم، چون کارمان ثبت حقیقت بود.» از بین همه فریم‌های مرتضی، یک عکس هنوز برایش معنای عمیقی دارد: «تصویری واید از مردی که دخترش را بغل کرده. ترس، زخم، دود، جمعیت، نیروهای امنیتی و مردمی که دارند کمک می‌کنند. فقط یک فریم، اما انگار همه چیز در آن ثبت شده.»

▼ گریه بالای قبر خالی

فاطمه بهبودی، **عکاس خبری و مستند اجتماعی** و اولین زن ایرانی برنده جایزه جهانی ورلدرس فوتو در سال ۲۰۱۵ که بارها از وضعیت پساجنگی جنگ ایران و عراق و خانواده‌های مفقودان عکاسی کرده، یکی از زنان عکاسی بوده که در جنگ ۱۲ روزه در تهران عکاسی کرده؛ به نظر او هم عکاسی در آن روزها دشوار بوده. او برای عکاسی به منزل محمدمهدی طهرانچی می‌رود و در روزهای بعد به پیچ‌شمیران و گیشا. فاطمه می‌گوید، می‌خواسته با عکس‌هایش بگوید که این مردم کشته می‌شوند و آن‌ها غیرنظامی‌اند: «می‌خواستم بگویم که این آدم‌ها چه کسانی بوده‌اند و باید در تاریخ ایران زنده نگه‌داشته شوند.» او که برای خاکسپاری کشته‌شده‌ها به بهشت زهرا می‌فته، فریمی را ثبت می‌کند که در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شد؛ فریمی از سه دختر که بالای سر قبر خالمان نشسته و گریه می‌کردند. زن کشته‌شده‌ای که وکیل بود و برای آزاد کردن یک زندانی به زندان اوین رفت و دیگر برنگشت. برای خود فاطمه بهبودی اما یک صحنه آنقدر دردناک بوده که حتی او را که به قول خودش پوست‌اش دیگر در این کار کلفت شده، رنجاند؛ صحنه‌ای از سه قبر کوچک برای سه بچه کشته‌شده که قرار بود کنار هم در خاک بخوابند. کودکانی که یک‌و نیم‌ساله، سه‌ساله و شش‌ساله بودند و بمب‌های اسرائیلی جان آنها و مادرشان را باها هم گرفت. چندمتر آن طرف‌تر، مادری با پسر هفت‌ساله‌اش به خاک سپرده می‌شد. فاطمه خواهر کوچک این پسر را دیده بود که نقاشی‌ای کشیده در کنار پدر، مادر و برادرش و در کنار قبر آویخته. حالا برای آن دختر فقط یک پدر مانده. فاطمه می‌گوید، جنگ از نگاه دوربین او یعنی کشتن رویاها: «کسانی که فکر می‌کنند با جنگ اتفاق مثبتی می‌تواند بیفتد کاملاً تفکر اشتباهی دارند. هیچ جای جهان جنگ با خودش صلح نیاورده و بزرگ‌ترین قربانیانش مردم بوده‌اند.»

خبرسازان



تعطیلی کارخانه‌های شن و ماسه

مدیرکل مدیریت بحران استان تهران در حاشیه جلسه کارگروه اضطرار آلودگی هوا از تعطیلی کارخانه‌های شن و ماسه در سراسر استان تهران تا چهارشنبه خبر داد. حامد یزدی‌مهر در این باره گفت: «باتوجه به آلودگی هوا تیم‌های اورژانس در میدان و مراکز اصلی شهر مستقر می‌شوند.» به گزارش ایسنا، با اشاره به هشدار سطح زرد اداره کل هواشناسی استان تهران مبنی بر افزایش وزش باد و وقوع پدیده گردوغبار از دوشنبه تا پنج‌شنبه، از تمهیدات ویژه برای مدیریت این شرایط خبر داد. یزدی‌مهر ادامه داد: «باتوجه به پیش‌بینی افزایش شاخص آلودگی هوا (PM۱۰) و گردوغبار معلق، جلسه کارگروه شرایط اضطرار آلودگی هوا روز دوشنبه ساعت ۱۴ برگزار شد. براساس تصمیمات این جلسه، کارخانه‌های شن و ماسه در سراسر استان تهران از روز دوشنبه ۱۶ تیرماه تا چهارشنبه ۱۸ تیرماه تعطیل خواهند بود و تیم‌های اورژانس در میدان و مراکز اصلی شهر مستقر می‌شوند تا در صورت نیاز خدمات فوری ارائه دهند.»



۴۵۰ هزار افغان از ایران رفتند

آژانس مهاجرت سازمان ملل روز دوشنبه ۷ ژوئیه (۱۶ تیرماه) اعلام کرد از ابتدای ماه ژوئن تاکنون نزدیک به ۴۵۰ هزار افغان از ایران به افغانستان بازگشته‌اند. به گزارش یورونیوز، اواخر ماه مه مقامات ایرانی اعلام کرده بودند که مهاجران افغان فاقد مدرک باید تا روز ششم ژوئیه خاک ایران را ترک کنند. ناظران می‌گویند که این تصمیم ممکن است بر زندگی چهار میلیون نفر از حدود شش میلیون افغان ساکن ایران تأثیر بگذارد. آژانس‌های سازمان ملل گزارش داده‌اند که از اواسط ماه ژوئن، شمار عبور افغان‌ها از مرز افزایش چشمگیری یافته و در برخی روزها تا ۴۰ هزار نفر از گزرگاه اسلام‌قلعه در ولایت هرات در نقطه صفر مرزی وارد افغانستان شده‌اند. به‌گفته سخنگوی سازمان بین‌المللی مهاجرت از یکم ژوئن تا ۵ ژوئیه، ۴۴۹ هزار و ۲۱۸ افغان از ایران بازگشته‌اند و مجموع بازگشتی‌ها در سال جاری تاکنون به ۹۰۶ هزار و ۳۲۶ نفر رسیده است. سازمان ملل هشدار داده است که این موج بازگشت می‌تواند ثبات افغانستان را که هم‌اکنون با فقر، بیکاری دست‌وپنجه‌نرمی‌کند، بیش از پیش تهدید کند.

آگهی مناقصه عمومی

صنایع شهید رحیمی طاری در نظر دارد نسبت به خرید، اخذ خدمات و یا ساخت اقلام مشروحه ذیل، از طریق برگزاری مناقصه عمومی به پیمانکاران واجد شرایط اقدام نماید.
از کلیه متقاضیان واجد شرایط دعوت می‌شود از تاریخ درج آگهی جهت دریافت اسناد مناقصه، نقشه و مشخصات فنی به نشانی تهران، کیلومتر ۳۵ جاده خاوران، پاکدشت، بعد از شهرک شهید مطهری، صنایع شهید رحیمی طاری، معاونت بازرگانی(تلفن تماس جهت هماهنگی برای دریافت اسناد مناقصه)۰۲۱-۳۶۰۷۶۶۹۰ یا ۰۲۱-۳۶۰۷۴۴۰۹ (مراجعه نمایند. مهلت دریافت اسناد مناقصه از تاریخ چاپ آگهی به مدت ۱۰ روز کاری از ساعت ۸ صبح الی ۱۲:۰۰ و از ساعت ۱۳ لغایت ۱۵:۳۰ خواهد بود و اسناد مناقصه را می‌بایست تا پایان وقت اداری دوشنبه مورخه ۰۴/۰۴/۱۴۰۴ به آدرس مذکور تحویل نمایند. استعلام‌های واصله واجد شرایط در روز سه شنبه مورخه ۰۴/۰۴/۱۴۰۴ راس ساعت ۱۴بعدازظهر بازگشایی و بررسی خواهد شد. به پیشنهادهای فاقد امضاء، مهر یا سپرده معتبر، مخدوش و مشروط و پیشنهادات واصله بعد از مهلت مقرر ترتیب اثر داده نخواهد شد.

پرداخت هزینه آگهی مناقصه به عهده برنده /برندگان مناقصه می‌باشد.

۱- اخذ خدمات فضای سبز به مدت ۱۲ ماه شمسی(یکسال) براساس پیوست فنی

۲- قطعه با کد W۸۷۵۰۰۰۶ به تعداد ۱'۰۰۰ عدد براساس نقشه و پیوست فنی

۳- قطعه با کد W۸۴۰۱۶۴ به تعداد ۱۰۰'۰۰۰ عدد بر اساس نقشه و پیوست فنی

۴- قطعه با کد W۸۷۵۰۱۱ به تعداد ۷۰۰ عدد براساس نقشه و پیوست فنی

۵- قطعه با کد W۸۸۰۰۶۳۷ به تعداد ۵'۰۰۰ عد د براساس نقشه و پیوست فنی

م الف: ۱۱۵۴ شناسه آگهی: ۱۹۵۸۹۷۱